

اعترافات هولناک سیامک و همدستش

سرش را از تن جدا کردیم و جسد را از ماشین بیرون انداختیم !

مردی که برای پایان دادن به اختلاف ملکی با همدستی یکی از دوستانش مرتکب قتل شده است و با گرفتن اثر انگشت از جسد قصد انتقال سند را داشت روز گذشته در جلسه دادگاه اتهام را به گردن همدستش انداخت.

بعد از انتقال جسد به پزشکی قانونی کارآگاهان پلیس در جریان تحقیقات خود موفق شدند خانواده مرد جوان را که عادل نام داشت شناسایی کنند. همسر او گفت: شوهرم مثل همیشه صبح امروز راهی محل کارش شد و دیگر به خانه برنگشت تا اینکه به ما خبر دادند او به قتل رسیده است. در شاخه دیگری از بررسی ها کارآگاهان با ردیابی تماس های عادل متوجه شدند که او آخرین بار با مردی به نام سیامک که از دوستانش بود قرار ملاقات داشته است. سیامک وقتی در این باره بازجویی شد، گفت: روز حادثه با عادل قرار کاری داشتم و بعد از آن از هم جدا شدیم و دیگر از او خبری ندارم. او در تحقیقات فنی، اما به قتل عادل اعتراف کرد و گفت: با همدستی یکی از دوستانش به نام ناصر مرتکب قتل شده است.

سیامک گفت: من از مدتی قبل با عادل اختلاف ملکی داشتم. ما بارها در این باره با هم حرف زدیم، اما اختلاف ما حل نشد تا اینکه تصمیم به قتل او گرفتم. برای اجرای نقشه ما به کمک نیاز داشتم برای همین ماجرا را برای ناصر توضیح دادم و او قبول کرد در اجرای نقشه به من کمک کند. مطابق نقشه من با عادل تماس گرفتم و از او خواستم با هم به تفریح برویم که قبول کرد. با هم در یکی از خیابان های مرکزی شهر قرار گذاشتیم و با ناصر به دنبالش رفتیم. عادل در صندلی عقب سوار شد و به طرف خارج از شهر رانندگی کردیم. وقتی به محلی خلوت رسیدیم مطابق نقشه ناصر با سنگ بزرگی که از قبل تهیه کرده بودیم به سرش کوبید که بیهوش شد. بعد از آن سرش را از تن جدا کرده و جسد را در محلی خلوت از ماشین بیرون انداختیم و فرار کردیم. با اعتراف های سیامک بود که ناصر هم بازداشت شد و حرف های همدستش را تأیید کرد. پس از کامل شدن تحقیقات بازپرس ناصر را به اتهام مباشرت در قتل و سیامک را به اتهام معاونت در قتل مجرم شناخت و پرونده با صدور کیفرخواست به شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاد شد. روز گذشته بعد از اینکه قاضی رسمیت جلسه را اعلام و نماینده دادستان از کیفرخواست دفاع کرد اولیای دم گفتند که خواسته شان قصاص است. سپس ناصر در جایگاه قرار گرفت و گفت: من اتهام را قبول ندارم. چند روز قبل از حادثه سیامک تماس گرفت و برای قتل از من درخواست کمک کرد. او گفت: در صورتی که هر دو نفر مرتکب قتل شویم پلیس قادر نیست که ما را بازداشت کند و در صورتی هم که دستگیر شویم او رضایت اولیای دم را جلب می کند. او من را قریب داد و با کمک هم مرتکب قتل شدیم. وقتی من به عادل ضربه زدم سیامک هم قتل فرمان را برداشت و چند ضربه به سرش کوبید که بیهوش شد بنابراین مشخص نیست که عادل با ضربه ای که من به او وارد کردم فوت شده یا ضرباتی که سیامک به او وارد کرده است از همین رو او هم در قتل شرکت داشته است. بعد از اینکه عادل کشته شد سیامک اثر انگشت او را پای قولنامه ملکی که با هم اختلاف داشتند گذاشت و سپس با ریکا جای اسامپ را از روی انگشت نامقول پاک کرد. سپس سیامک در جایگاه قرار گرفت و اتهام را به گردن ناصر انداخت و گفت: ناصر ضربات سنگ را وارد کرد و بعد با چاقو سر مقتول را برید و سرانجام جسد را در بیابان رها کردیم. هیئت قضات بعد از شنیدن آخرین دفاع متهمان وارد شور شد.

نقشه شوم شکوفه و فرزانه برای پسر ۵ میلیون دادم که مرا سوار کنند !

جوان ۲۵ ساله که به اتهام ولگردی در ساعت ۳ بامداد توسط نیروهای انتظامی دستگیر و به کلانتری هدایت شده بود، در حالی که خود را کارشناس ارشد یکی از رشته های علوم تجربی معرفی می کرد با دیدن چهره نگران مادرش که برای آزادی او به کلانتری آمده بود، در تشریح سرگذشت خود به کارشناس اجتماعی کلانتری سوادش مشهد گفت: تا چند سال قبل نمی دانستم که پدر و مادر واقعی من در یکی از روستاهای گناباد زندگی می کنند.

با وجود این روزی که مادرم واقعت ماجرا را برایم بازگو کرد که مرا از پدر چوپانم به فرزند خواندگی پذیرفته اند، حاضر نشدم نزد خانواده ام باز گردم چرا که پدر و مادر خوانده من بهترین شرایط و امکانات را برای من فراهم کرده اند و من از همان دوران کودکی در مدارس غیرانتفاهی تحصیل کردم. ولی آن ها دربارۀ خیلی از مسائل و موضوعات اجتماعی سخت گیری می کنند. به طور مثال عمومیم که در آلمان زندگی می کند، بارها پیشنهاد کرده است به خارج کشور بروم و در آن جا ساکن شوم اما آن ها رضایت نمی دهند.

از سوی دیگر می خواهم مانند غربی ها هیچ تفاوتی میان ارتباط دختر و پسر نباشد و من با هر کسی که دوست دارم رابطه داشته باشم به همین دلیل هنگام جست و جو در شبکه های مجازی با دو نفر آشنا شدم که خودشان را شکوفه و فرزانه معرفی می کردند. مدتی با آن هسا از طریق تلگرام و نرم افزارهای دوست یابی ارتباط داشتم. آن ها هم مدام از من تعریف و تمجید می کردند تا این که تصمیم گرفتم با آن ها به صورت پنهانی و حضوری ملاقات کنم ولی آن دو نفر که تصاویر زیبایی از خودشان را در صفحات مجازی منتشر کرده بودند از من خواستند برای اولین دیدار پنهانی مبلغی را به حساب آن ها واریز کنم.

اگرچه پدر و مادرم پول های زیادی را برای من خرج می کردند ولی خواسته آن دو دختر زیاد بود به همین دلیل لپ تاپی را که پدرم هفته قبل به مبلغ ۱۴ میلیون تومان خریده بود، دو میلیون تومان فروختم سپس سه میلیون تومان پول تو جیبی ام را نیز برداشتم و دوباره با دو دختر مذکور تماس گرفتم. آن ها اصرار داشتند پنج میلیون تومان را کارت به کارت کنم تا مرا در یکی از خیابان های مشهد سوار خودرو کنند من هم مبلغ مذکور را به حساب آن ها ریختم و در ساعت ۱۱ شب قرار ملاقات گذاشتم اما هر چه در سر قرار انتظار خودروی مدل بالایی را کشیدم که آن ها مدعی بودند با آن خودرو سر قرار می آیند، خبری از آن ها نشد و بعد از دریافت پول دیگر پیامکی هم به من ندادند. حدود ساعت ۳ بامداد وقتی توسط نیروهای انتظامی دستگیر شدم، تازه فهمیدم که آن ها مرا سر کار گذاشته اند و … اظهارات این جوان ۲۵ ساله در حالی بود که مادرخوانده او می گفت دیگر از رفتارهای پسرم خسته شده ام اما او حاضر به بازگشت نزد پدر و مادر واقعی اش نیست.

زندگی من آن قدر صحنه های تلخ و دردناکی دارد که حتی از یادآوری آن ها نیز وحشت دارم. سال ها قبل در دو راهی انتخاب بیسن دختر یا همسرم قرار گرفتم و با انتخاب گزینه‌ای اشتباه، زندگی ام را متلاشی کردم تا این که روزی فهمیدم پیکر پسرمر را به عنوان جسد مجهول الهویه در بهشت زهرا (س) دفن کرده اند و …

با بیان این که قصد دارم دوباره با همسر سابقم ازدواج کنم در تشریح داستان زندگی اش به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری سپاه مشهد گفت: زندگی بی آلاش من از روزی در آستانه فروپاشی قرار گرفت که دختر بزرگم ازدواج کرد اگرچه همسر به مواد مخدر سنتی اعتیاد داشت اما مردی ساده و بی ریا بود و خانواده اش را در تنگنا قرار نمی داد و هیچ آزار و اذیتی نداشت.

او فردی بسیار متعصب بود و به آداب و رسوم ایرانی اهمیت زیادی می داد به طوری که همین تعصب‌های او پایه های زندگی مان را همانند زلزله ای فرو ریخت ماجرا از آن جا آغاز شد که «جمیله» با پسری که عاشقش نشده بود ازدواج کرد این موضوع آن قدر در روحیه همسرم تاثیر گذاشت که همواره می گفت: «این دختر کمرم را شکست». اگرچه همه مراحل و مراسم ازدواج آن ها به شیوه ای سالم و سنتی برگزار شد اما همسرم معتقد بود جمیله نباید قبل از مراسم خواستگاری به آن جوان پاسخ مثبت می داد ، این ماجرا زمانی شکل

دامادم در دوران عقد زیاد خانه ما می آمد و همین باعث شد که شوهرم به همه چیز شک کند!

ویرانگری به خود گرفت او به همه چیز شک کرده بود. نفرین های پی در پی همسرم را به دنبال داشت که مدام مرا سرزنش می کرد «چرا اجازه می دهم دامادمان هر روز به بهانه دیدار نامزدش در خانه ما بماند!»

همسرم اعتقاد داشت داماد باید هفته ای یک بار به خانه پدرزنش رفت و آمد کند! درحالی که برای گفتن این موضوع به دامادم دچار تردید بودم این حرف را نداشت با رفتاری زننده دست نامزدش را گرفت و باحالت قهمر منزل ما را ترک کرد این گونه بود که دیگر همسرم مدام او را نفرین می کرد که آبروی خانوادگی ما را برده است. هرچه دلداری اش می دادم که کاری خلاف شرع و قانون انجام نداده ولی او می گفت باید مطابق آداب و رسوم با عزت و احترام و با شکوه منزل ما را ترک می کرد و با پا به خانه بخت می گذاشت اما حالا باید تا آخر عمر یک چشمش اشک و چشم دیگریش خون باشد!

خلاصه یک سال بعد از این ماجرا دخترم پسری معلول به دنیا آورد و درحالی که هنوز پسرشان به ۹ ماهگی نرسیده بود ناگهان خیر رسید که دامادم نیز بر اثر تصادف فوت کرده استم وقتی این حوادث رخ داد من نزد دخترم رفتم تا از او بخواهم برای عذرخواهی از پدرش بیاید چرا که معتقد بودم این حوادث تلخ به خاطر قلب شکسته همسرم رخ می

دهد ولی دخترم که گویی از جانب شیطان سخن می گفت مرا در میان دو راهی سختی قرار داد که باید بین او و همسرم یکی را انتخاب می کردم این بود که به ناچار از همسر زحمتکشم طلاق گرفتم تا فرزندانم را از دست ندهم. حدود هفت سال قبل بود که مهر طلاق بر شناسنامه ام خورد و من به همراه دو فرزند پسرمر درحالی به مشهد آمدم که دخترم باز هم در تهران ماند تا زندگی مستقلی داشته باشد ولی در مشهد نیز با آن که کار می کردم زندگی خوبی نداشتم چرا که پسر بزرگم برای مدت طولانی منزل را ترک می کرد و من هیچ خبری از او نداشتم تا این که دو سال قبل روزی برای رفتن به سرکار از منزل خارج شد و دیگر بازنگشتم من هم که فکر می کردم باز هم برای چند ماه نزد پدرش رفته است سراغی از او نگرفتم تا این که مدتی قبل شبی پسرم را در خواب دیدم که با گلابه به من گفت با گذشتد دو سال هنوز به دنبالم نمی آیی؟! این گونه بود که وقتی همسرم از ماجرا ابراز بی اطلاعی کرد با دلهره به کلانتری و دیگر مراکز قانونسی رفتم تا این که از پزشکی قانونی سردرآوردم از آن چه در فیلم می دیدم طوری شوکه شدم که دنیا روی سرم خراب شند پیکر بی جان او را به عنوان جسد مجهول الهویه در بهشت زهرا (س) دفن کرده بودند وقتی گریه کنان بر سر مزارش رفتم تصمیم گرفتم دوباره به همسرم رجوع کنم

سرگذشت عبرت آموز «هنگامه» و «شهریار»؛ عشق و نفرت دو نخبه دانشگاهی !

اخلاق می شد اما بعد از چند سال به کل عصبی و پرخاشگر شد. با هزار بدبختی او را بستری کردم تا ترک کند. اما وقتی مرخص شد بعد از مدتی مضمیانه به تولید مواد مخدر صنعتی روی آورد. از آنجا که در شیمی مهارت زیادی داشت یکی از بزرگترین تولیدکننده های شیشه در تهران شده بود. من این موضوع را وقتی فهمیدم که مأموران با حکم بازرسی به خانه ما آمدند.

از همان روز شهریار فراری شد و بعد هم سر از پاکستان درآورد. مدتی بعد از کارم استعفا دادم و با یک بچه به سراغش رفتم. از آنجا به مالزی رفتیم و زندگی جدیدی را شروع کردیم؛ قول داده بود که از کار خلاص دست بکشد. اما زیر قولش زد و یک سال بعد با چند کیلو شیشه و کلی وسایل آزمایشگاهی در مالزی دستگیر شد. با هزار بدبختی توانستم حکم بیگناهی بگیرم و به ایران برگردم. تازه دادخواست طلاق داده بودم که فهمیدم دوباره باردار شده ام. به سراغ پدرش رفتم و از او خواستم کمکم کند. پیرمرد از دیدن تنها نوه اش خیلی خوشحال شد و خانه ای برایمان خرید و در کارخانه دوستش شغل خوبی برایم پیدا کرد. روند طلاق گرفتمم طولانی شد و برای همین تصمیم گرفتم از ایران بروم و فرزند دوم را در اتریش به دنیا بیاورم. مدتی بعد نیز اقامت دائمی دریافت کردم و در عین حال موفق شدم به طور غیابی از همانجا سا کمک وکیل طلاق بگیرم؛ خیال می کردم دیگر نه شهریار را خواهم دید و نه به ایران بازخواهم گشت. اما متأسفانه وکیلم نگفته بود که باید پس از دریافت حکم طلاق به دفترخانه مراجعه و طلاق را ثبت کنم. اسمال در اتریش به یک مشکل اداری برخوردم، نیاز به تأیید حکم طلاق داشتمم و تازه فهمیده ام وکیلم چه اشتباهی کرده است. حالا به ایران آمده ام و سا کمک یک وکیل دیگر دوباره دادخواست طلاق داده ام.»

قاضی گفت: «دلان می آید به همین راحتی عشق آن روزها را فراموش کنید و همسرتان را برای همیشه ترک کنید؟ به هر حال او پدر فرزندان شماست.»

زن تأمل کرد و جواب داد: «دوست داشتم این

طور فکر کنم ولی او مرا به مرگ و اسیدپاشی

تهدید کرده و گفته آدم هایش را به سراغم

خواهد کارخانۀ دست کشید و من تنها تکیه

چیزی برای از دست دادن ندارد؛ احتمالاً برایش

حکم اعدام صادر خواهد شد. دیگر از شهریار

فقط دو خاطره برایم باقی مانده؛ خاطره شیرین

عشق و خاطره تلخ تنفر…» این جمله را گفت و

با بغض از دادگاه خارج شد.

آگهی مفقودی

بدین وسیله اعلام میگردد سند واگذاری زمین تجاری به مساحت ۳۲ متر مربع واقع در روستای نورآباد شهرستان مهر قطعه ۶۶ بنام عباس شمسى فرزند محمد حسین مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

هفته نامه طلوع لامرد

و مهر آگهی و مشترک میپذیرد

تلفن تماس:۰۹۱۷۳۸۱۹۶۸۳

پسرتهرانی با دیدن فیلم خشن در سینما مردی را به سبک آن سلاخی کرد!

پسر جوان وقتی دید پدر دوستش مانع دیدن آنها شده پس از دیدن یک فیلم خشن در سینما سناریوی هولناکی را برای انتقام گیری از پدر دوستش طراحی کرد. این جوان پس از اسیدپاشی با چاقو پنجه بوکس به جان مرد ۵۰ ساله افتاد.

پسرتهرانی با دیدن فیلم خشن در سینما مردی را به سبک آن سلاخی کرد! + عکس

سهرنگ علی ولیپور گودرزی، معاون مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی تهران گفت : درمهرماه سال جاری مأموران کلانتری ۱۴۰ باغ قیضن در جریان یک اسید پاشی در خیابان ۲۲ بهمن قرار گرفتند با حضور واحد گشت کلانتری در محل مشخص شد جوانی ۱۹ ساله اقدام به اسیدپاشی بر روی صورت و بدن مردی حدوداً ۵۰ ساله کرده و در حالی‌که پس از وارد کردن ضربه ی چاقو به ناحیه شکم و مجروح کردن این شخص از ناحیه صورت با استفاده از سلاح سرد پنجه بوکس قصد فرار از محل را داشته ، توسط اهالی محل وهمسایگان محاصره ونهایتا دستگیر شده است .

با تشکیل پرونده مقدماتی با موضوع «اسیدپاشی» و برابر هماهنگی با بازپرس شعبه ۵ داسرای ناحیه ۲۷ تهران ، متهم برای انجام تحقیقات و مشخص شدن انگیزه ارتکاب به اسیدپاشی در اختیار اداره ۱۶ پلیس آگاهی تهران بزرگ قرار گرفت .

با انجام اقدامات درمانی و بهبودی نسبی شاکی پرونده ، کارآگاهان اداره ۱۶ پلیس آگاهی به تحقیق از او پرداختند : شاکی در اظهاراتش به کارآگاهان گفت : برای آوردن پسرمر از داخل پارک ، از خانه خارج شده بودم که یکی از دوستان پسرم که از قبل او را می شناختم به من نزدیک شد . ناگهان وی اقدام به باشدن محنویات داخل یک بطری (اسید) بر روی صوت و بدنم کرد : در همین زمان ، با چاقو ضربه ای به پهلویم زد و همزمان با جسم سختی که در داخل دستم منشت کرده بود (پنجه بوکس) نیز چند ضربه به صورتم وارد کرد بگونه ای که از ناحیه صورت نیز دچار خونریزی شدید شدم و روی زمین افتادم .

در همان تحقیقات اولیه کارآگاهان اطلاع پیدا کردند که متهم یکی از دوستان نزدیک پسر شاکی (رامبد) است ؛ لذا تحقیقات از رامبد در دستور کار قرار گرفت و او در اظهاراتش با معرفی متهم به عنوان دوست نزدیکش به کارآگاهان گفت : «از حدود یک سال پیش بود که در داخل باشگاه ورزشی ویژه آموزش بارکوب را جوانی بنام مازیار آشنا شدم : در مدت زمان کوتاهی دوستی ما بسیار صمیمی و نزدیک شد بگونه ای که علاوه بر زمان باشگاه ، بیشتر اوقات شبانه روز را با یکدیگر سپری می کردیم : همین موضوع باعث شده بود تا من از ادامه تحصیل خود غافل شوم و به همین علت اعضای خانواده بویژه پدرم با ادامه دوستی من با مازیار مخالفت کرد . پدرم دیگر اجازه نداد تا من به باشگاه ورزشی بروم و ارتباط من با مازیار را به شدت محدود کرد : موضوع مخالفت خانواده بویژه پدرم را با مازیار مطرح کرده و از او خواستم تا مدتی به سراغ من نیاید تا اینکه شب حادثه متوجه شدم که مازیار روی صورت پدرم اسید پاشیده و او را با چاقو و پنجه بوکس مجروح کرده است .» مازیار در همان تحقیقات اولیه انگیزه خودش را انتقام گیری از پدر رامبد اعلام کرد و در خصوص شب حادثه به کارآگاهان گفت : «در مدتی که من با رامبد دوست شده بودم ، بیشتر اوقات خودم را با رامبد سپری می کردم و همین موضوع باعث شد تا من وابستگی زیادی به رامبد پیدا کنم : زمانیکه اطلاع پیدا کردم پدر رامبد مانع ادامه ی دوستی من با او شده ، تصمیم به انتقام گرفتم اما جرأت اینکار را نداشتم تا اینکه شب حادثه به سینما رفتم . فیلم ویژه افراد بالای ۱۳ سال بود و صحنه های خشنی در داخل فیلم وجود داشت : با دیدن صحنه های قدرت نمایی بار سلاح سرد توسط شخصیت اول فیلم جرأت پیدا کردم تا از پدر رامبد انتقام بگیرم : پس از پایان فیلم بلافاصله مقداری اسید و همچنین چاقو و پنجه بوکس را خریداری کرده و با مراجعه به محل سکونت رامبد و خانواده اش در کمین پدر رامبد نشستم تا اینکه از منزل خارج شد و نقشه ام را به اجرا گذاشتم» .

سهرنگ کاراگاه علی ولیپور گودرزی ، معاون مبارزه با جرایم جنایی پلیس آگاهی تهران بزرگ ، با اعلام این خبر گفت : «متهم پرونده جهت انجام تحقیقات و تکمیل پرونده ، با قرار قانونی در اختیار اداره شانزدهم پلیس آگاهی تهران بزرگ قرار دارد.